



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹/فروردین/۱۳۹۶

موضوع کلی: اوامر

مصادف با: ۲۰ رجب ۱۴۳۸

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - مقدمات مفوته

حکم عقل به استحقاق عقاب بر تفویت روح تکلیف

جلسه: ۸۷

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

همان طور که بیان شد تذکر دو امر و دو نکته قبل از ورود به مباحث اصلی ضروری است که محقق خوبی نیز متعرض آن مسائل شده اند که از این دو اصل و دو امر در مباحث آینده استفاده می گردد.

امر اول بیان شد و محصل آن عبارت است از «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار عقابا و ینافیہ خطابا».

امر دوم: حکم عقل به استحقاق عقاب بر تفویت روح تکلیف

در حکم عقل به استحقاق عقاب بر مخالفت تکلیف الزامی فعلی و تفویت روح تکلیف فرقی نیست.

توضیح ذلک: از نظر عقل اگر کسی با حکم تکلیفی الزامی مخالفت کند مستحق عقاب است. فرقی نمی کند که این حکم تکلیفی الزامی وجوبی باشد یا تحریمی. اگر کسی با «افعل» مخالفت کند عاصی محسوب می شود و عاصی از نظر عقل مستحق عقاب است همچنین اگر کسی با «لا تفعل» مخالفت کند از نظر عقل مستحق عقاب است، زیرا عصیان در برابر مولا کرده است.

آن چه که در امر ثانی محل بحث است این است که اگر کسی با ملاک تام الزامی تکلیف مخالفت کند، آیا مستحق عقاب است یا خیر؟ یعنی تکلیف و خطابی در بین نیست اما ملاک تکلیف با دو شرط موجود است:

اولا: ملاک تام است.

ثانیا: الزامی است.

اگر مولا به عبدش دستور صریح مبنی بر نجات فرزندش از غرق شدن دهد. در این صورت بدون تردید مخالفت عبد با این تکلیف الزامی مولا موجب استحقاق عقوبت عبد می شود و اگر عبد مخالفت با امر مولا نماید تا فرزند مولا در آب غرق شود عقاب شامل او می شود.

اما اگر مولا در سفر یا خواب باشد و شاهد این نیست که فرزندش در آب در حال غرق شدن است تا دستور به نجات فرزندش دهد، لذا به جهت غفلت یا عدم توجه یا نوم یا هر چیزی دیگر خطاب و تکلیفی از ناحیه مولا صادر نمی شود، (البته در موالی عرفیه) اما عبد خودش در حال عبور می بنیید که فرزند مولا در حال غرق شدن است و عبد هم متمکن از نجات فرزند مولا می باشد. در این صورت اگر عبد مبادرت به نجات فرزند مولا نکند، آیا مستحق عقوبت است یا خیر؟

فرض این است که تکلیفی از ناحیه مولا صادر نشده و عبد نیز تمکن از این دارد که اگر مولا امر می کرد اطاعت کند. مثلاً شنا بلد است. در این صورت هر چند تکلیفی از ناحیه مولا نیامده، اما ملاک و حقیقت و روح تکلیف وجود دارد. یعنی عبد می داند نجات فرزند برای مولا مطلوبیت تامه و ملزمه دارد. یعنی هم مطلوب است و هم مطلوبیتش به حد الزام است نه یک رجحان که اگر ترک شود، عبد مصلحتی را از دست داده است. بلکه بالاتر از این است و مولا نیز اهتمام به حفظ جان فرزندش دارد.

پس در ما نحن فیه تکلیف وجود ندارد، اما روح تکلیف و حقیقت تکلیف که عبارت است از ملاک تام الزامی وجود دارد. در این صورت نیز اگر عبد کوتاهی کند و بر طبق خواست مولا عمل نکند، هر چند دستوری از او نرسیده ولی مستحق عقاب است. این نکته مهم است که اگر علم داشته باشیم به این که ملاک تکلیف در ظرف خودش تام است و الزامی نیز می باشد و در هر شرایطی باید در ظرف خودش انجام شود و شخص تمکن و قدرت بر انجام آن دارد هر چند تکلیف متوجه او نشده باشد؛ اگر عبد مخالفت کند یا خودش را به نحوی عاجز کند از این که در ظرف تکلیف امتثال امر مولا بکند، هر چند به خاطر عجز از امتثال تکلیف در ظرف امتثال و زمان امتثال خطابی متوجه او نمی شود، زیرا مقدورش نیست؛ ولی از نظر عقل استحقاق عقوبت دارد. زیرا عقل می گوید: تو باعث شدی غرض مولا فوت شود ولو این که الان قادر به انجام کار نیستی ولی در گذشته توان مند بودی و می توانستی این قدرت را حفظ کنی تا غرض مولا را جامه عمل ببوشانی، لذا حال که خودت را عاجز کردی و قدرت خود را حفظ نکردی مستحق عقوبتی.

پس به طور کلی از نظر عقل در حکم به استحقاق عقاب بین مخالفت با تکلیف فعلی و بین تفویت غرض ملزم مولا در جایی که امکان تکلیف بر طبقش نیست هیچ فرقی وجود ندارد.

البته همان طور که اشاره شد، گاهی موالی عرفی به جهت غفلت یا نوم یا به دلایل مشابه ممکن است اقدام به صدور تکلیف نکنند، اما شارع اگر درجایی تکلیفی نکند به جهات دیگر است. مثلاً به خاطر وجود موانعی امکان تکلیف در ظرف خودش و بر طبق خودش وجود ندارد. این علم به غرض الزامی که باید تحصیل شود، باعث می شود مخالفت به هر نحوی ولو با تعجیز خویشتن از اتیان به تکلیف در مرحله مقدمات، مستلزم استحقاق عقوبت شود.

حال ما بعد از این که دو نکته را گفتیم:

۱. الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار عقاباً و ینافیہ خطاباً.

۲. لا فرق عند العقل فی الحکم بالاستحقاق العقاب بین مخالفة التکلیف الفعلی و بین تفویت الغرض الملزم که جعل تکلیف بر طبقش ممکن نیست.

وارد در اصل بحث می شویم.

جهت یاد آوری عرض می کنم که در مقدمات مفوته دو جهت مد نظر و محل توجه است.

۱. اصل وجوب مقدمات در حالی که هنوز وقت واجب و ذی المقدمه فرا نرسیده است. این بحث مطرح است که چه الزامی است و وجوب این ها از کجا ثابت می شود؟

۲. آیا مسئله قدرت بر مقدمات باید تحصیل شود یا نه؟ و اگر تحصیل شد و به وجود آمد حفظ آن واجب است یا نه؟

حفظ قدرت بر مقدمه ای که اگر نباشد اتیان به واجب ممکن نیست. این مثال و مورد در فقه زیاد دارد.

این دو جهت؛ بلکه جهت دوم بیشتر مد نظر است.

راه حل های جهت اول را تا حدودی اشاره کردیم و گفتیم اگر قائل به امکان واجب معلق شدیم، مسئله حل است. زیرا طبق نظریه واجب معلق وجوب فعلی است و واجب استقبالی یعنی از همین الان مقدمات وجوب دارند.

اما طبق قول به استحاله واجب معلق، راه ها و طرقی وجود دارد که در گذشته به آن ها اشاره کردیم.

اما جهت دوم یعنی مسئله لزوم حفظ قدرت بر انجام مقدمات یا عدم حفظ قدرت بر انجام آن، نکته ای است که باید تکلیفمان را با آن معلوم کنیم.

بعد از آن که این دو جهت معلوم شد سراغ اصل بحث می آییم که در مقدمات تارة در مقام ثبوت بحث می کنیم و اخیری در مقام اثبات. (البته مسئله تعلم بحث جداگانه ای دارد که آن را کنار می گذاریم. منظور ما از این مقدمات غیر از تعلم است. زیرا خود تعلم نیز مقدمه عمل به واجب است. صبی ای که می خواهد بالغ بشود اطلاع بر احکام داشته باشد، خودش مقدمه عمل است. لذا بحث تعلم را کنار می گذاریم و در سایر مقدمات بحث می کنیم)

پس در این مسئله تارة در مقام ثبوت بحث می شود و اخیری در مقام اثبات.

مقام ثبوت

مقصود از مقام ثبوت یعنی فی نفسه و با قطع نظر از ادله بررسی می کنیم که چه صور و فرضی در این مقام محتمل است تا بعد به بررسی اقتضای ادله در این مقام بپردازیم.

اگر فی نفسه اموری را به عنوان مقدمه در نظر بگیریم که اگر انجام نشوند، واجب در ظرف خودش قابل اتیان نیست و فرض نیز این است که هنوز زمان عمل به واجب فرا نرسیده است. آیا این مقدمات لازم الاتیان می باشند یا خیر؟ آیا حفظ این مقدمات واجب است یا خیر؟

در این مقام چند وجه متصور است:

وجه اول

ملاک واجب، تام باشد. یعنی هیچ نقصی در ناحیه ملاک وجود ندارد و قدرتی که از ناحیه مقدمات در واجب اخذ شده عقلی است و در ملاک واجب تاثیری ندارد. مثل حفظ بیضه اسلام یا حفظ نفس محترمه.

منظور از حفظ نفس محترمه یعنی این که جان کسی حفظ شود و از بین نرود. حفظ نفس محترمه از اموری است که از حیث ملاک تام است. یعنی جای هیچ شبهه ای نیست و شرط و قیدی نیز برای آن وجود ندارد. البته بعضی از نفوس غیر محترم هستند که ملاک حفظ و نجات را ندارند و فقط نفس محترمه است که ملاک حفظ و نجات دارد یعنی خونشان مباح نیست، مرتد نیستند، کافر نیستند. پس ملاک، حفظ نفس محترمه تام است.

برای این که کسی بتواند نفس محترمه ای را نجات بدهد حتما باید توانایی و قدرت داشته باشد و قدرتی که در ما نحن فیه شرط است قدرت عقلی است. بالاخره مکلف باید قدرت بر حفظ نفس محترمه داشته باشد. اما داشتن قدرت دخیل در ملاک واجب نیست بلکه آن اهمیتی که شارع برای حفظ نفس محترمه دارد، باعث شده مثلا نفس محترم حفظش در هر شرایطی واجب باشد. این که کسی بتواند یا نتواند، در ملاک تاثیری ندارد. بلکه در مقام امتثال و عمل تاثیر دارد ولی در ملاک حکم هیچ تاثیری ندارد.

حال اگر مکلف یقین دارد که اگر قدرت و توان خودش را حفظ کند یا این توانایی را در خودش ایجاد کند، بعد از یک ماه می تواند نفس محترمه ای را نجات بدهد و اگر این توانایی و قدرت را در خودش ایجاد نکند قادر بر حفظ نفس محترم نیست. یا این که اگر این قدرت را حفظ کند می تواند نفس محترمی را نجات بدهد ولی اگر این قدرت را حفظ نکند نمی تواند نفس محترمی را نجات دهد. آیا در این صورت حفظ این قدرت و توانایی لازم است یا خیر؟

یا حفظ بیضه اسلام. از نظر شارع حفظ بیضه و اساس اسلام کاملاً لازم است ملاکش تام است و جای هیچ شبهه و تردیدی نیست. حال اگر کسی بداند که این کار توانایی و قدرتی می خواهد، آیا باید این قدرت عقلی را در خودش فراهم کند یا خیر؟ یا کسی این توانایی را دارد، آیا بر او حفظ این قدرت و توانایی لازم است یا خیر؟

در این موارد عقل استقلالاً حکم به حفظ این قدرت می کند، یا اگر ندارد باید این قدرت را برای خودش تحصیل کند، زیرا اگر این قدرت و توانایی را در خودش نگه ندارد یا ایجاد نکند موجب تفویت غرض ملزم مولا می شود. اگر مکلف این قدرت را حفظ نکند نفس محترمه ای از بین می رود. اگر این قدرت را حفظ نکند اسلام لطمه می بیند. یا اگر این قدرت را در خودش ایجاد نکند نفس محترمی از بین می رود. اگر این قدرت را در خودش ایجاد نکند اسلام لطمه می بیند و این موجب از بین رفتن ملاک تام است زیرا هم حفظ بیضه اسلام ملاک تام دارد هم حفظ نفس محترمه. تمام اموری که از این قبیل می باشند حفظ مقدمات یا ایجاد آن ضروری است.

هم چنین است زمانی که تکلیف فعلیت پیدا نکرده است (از این باب که وقتش داخل نشده یا شرطش حاصل نشده است) و فرض نیز این است که قدرت به عنوان یک شرط عقلی در تکلیف است نه شرعی. یعنی در ملاک دخالت ندارد بلکه در امتثال دخالت دارد. در این صورت عقل حکم می کند به وجوب اتیان به همه مقدماتی که به نوعی در تمکن مکلف از امتثال تکلیف در ظرف خودش دخیل اند. زیرا اگر مکلف این مقدمات را فراهم نکند، موجب می شود که ملاک حکم را که تام است در ظرف خودش اختیاراً از بین برده باشد و اگر خودش باعث از بین رفتن ملاک شود، عقل استقلالاً حکم به استحقاق عقاب می کند ولو این که خطاب متوجه او در آن حال نباشد. زیرا کسی که این مقدمات را انجام ندهد در زمان واجب هم به واسطه عدم آمادگی نمی تواند واجب را انجام بدهد، لذا دیگر خطاب واجب و تکلیف متوجه او نیست، زیرا تکلیف به غیر مقدور است ولی به خاطر کارش عقاب می شود. زیرا می توانست از قبل مقدمات را فراهم کند یا حفظ کند در حالی که این کار را انجام نداده است.

پس بعضی از مواقع ملاک واجب در ظرف خودش تام است، قدرت نیز در آن شرط عقلی است. اما کسی که باید این مقدمات را از قبل در خودش ایجاد کند این کار را انجام نداده. در این صورت از این باب که مکلف خودش موجب تفویت غرض ملزم مولا شده استحقاق عقوبت دارد.

بحث جلسه آینده

حال که حکم عقلی به وجوب مقدمه ثابت شد، آیا می توانیم حکم شرعی را نیز از آن کشف کنیم؟

«الحمد لله رب العالمین»